

در پیرامون مناقشات سیاسی جاری و قتل‌های اخیر

عبدالله شهبازی

این مقاله در آغاز جنجال قتل‌های زن‌جیره‌ای نوشته شد و در روزنامه/یران، شماره‌های پنجشنبه ۸ بهمن ۱۳۷۷ (ص ۸) و شنبه ۱۰ بهمن ۱۳۷۷ (ص ۸) انتشار یافت.

۱- مبنای نظری نگرش نگارنده به مناقشات سیاسی جاری کشور، که از سال ۱۳۶۹ تاکنون جسته و گریخته در نوشته‌های خود بیان کرده‌ام، این است که جامعه انسانی در حالت طبیعی خود متکثر است. به عبارت دیگر، تنوع و تکثر سیاسی حالت طبیعی در هر جامعه است. در جوامع معاصر غربی، که عامل استعمار خارجی فرایند رشد طبیعی آنان را منقطع نساخته، این تکثر تداوم یافت و به ظهور و نهادینه شدن احزاب سیاسی جدید و اشکال نوین مدیریت سیاسی انجامید که باید به‌عنوان تبلور تجربه‌های تمدن انسانی در این عرصه انگاشته شود. در جوامع پیرامونی، از جمله ایران، که آنان را "جوامع دستکاری شده"^۱ می‌خوانم، به دلیل دخالت استعمار اروپایی در سده‌های اخیر، این رشد طبیعی منقطع شد.

این نظر مغایر با دیدگاه استبداد شرقی است که استبداد را حالت طبیعی تمامی جوامع غیر اروپایی می‌داند و در میان گروهی از روشنفکران کشور ما نیز رواج فراوان یافته است. و نیز مغایر است با نگاه همسان‌طلبانی که یکی از مختصات اصلی جامعه آرمانی خود را "تک‌صدایی" بودن آن و فقدان گروه‌ها و نگرش‌های سیاسی متنوع و

1. Manipulated Society

معارض می‌دانند. این همان دیدگاهی است که امروزه در برابر بروز طبیعی تکتک سیاسی در جامعه ما به شدت مقاومت می‌کند و می‌کوشد با هر تمهیدی راه نهادینه شدن آن را مسدود کند و الگوهای ذهنی خود از "جامعه مطلوب" را از طریق روش‌های خشن و مخرب تحمیل نماید.

۲- تنوع و تنازع دیدگاه‌ها در مسئله قدرت سیاسی (که بیانگر وجود کانون‌های دارای سلیقه‌های متنوع سیاسی است) و امکان حل آن از طریق نهادهای قانونی، نشانه زنده بودن و سلامت یک جامعه و پویایی ساختار سیاسی آن است. در چنین وضعی، سرنوشت یک ملت را فرد یا کانون سیاسی خاصی در مجامع در بسته و از بالا، و گاه با مداخله بیگانگان، رقم نمی‌زند (چنان‌که در دوران پهلوی استعمار غرب چنین سرنوشتی را برای ما طراحی کرده بود و چنان‌که هم‌اکنون در برخی کشورهای تحت سلطه، به‌رغم ظاهرسازی‌های دمکراتیک، شاهد آنیم)، بلکه این خود جامعه است که بر اساس تنوع و تکتک درونی خود و توسط کانون‌های سیاسی جوشیده از درون آن درباره آینده خویش تصمیم‌گیری می‌کند. بنابراین، برخلاف نگرش همسان‌طلب که، متأثر از روانشناسی شکل‌گرفته در فضای سیاسی دوران پهلوی و تحت تأثیر نمونه برخی نظام‌ها و ایدئولوژی‌های تمامیت‌گرای معاصر، تصور می‌کند تمامی آحاد یک جامعه باید به یک گونه بیندیشند و عمل کنند، این پدیده‌ای مخرب و معارض با مبانی وحدت جامعه و مخل اصول مورد اجماع و وفاق همگان نیست. آنچه که گاه "جنگ قدرت" تلقی می‌شود، پدیده‌ای طبیعی در هر جامعه زنده و عامل پویایی و رشد آن است؛ مشروط بر این‌که در چارچوب میثاق‌هایی صورت گیرد که تمامیت و وحدت یک ملت را شکل داده است. "جنگ قدرت" زمانی خطرناک است که این مبانی را متزلزل کند و تمامیت جامعه را به مخاطره اندازد؛ و زمانی مهلک است که به بستری برای نفوذ قدرت‌های سلطه‌جوی خارجی در آن کشور بدل شود.

در دو سده اخیر تنوع کانون‌های سیاسی در ایران عملاً، و گاه به‌رغم تمایل غایی بازیگران سیاسی، شق اخیر را محقق می‌ساخت و راه را برای سلطه استعمار غرب و در نهایت سیطره بلامنازع یک کانون سیاسی مقبول قدرت‌های خارجی هموار می‌نمود. بدینسان، "جامعه طبیعی" به "جامعه دستکاری‌شده" بدل می‌شد؛ و اندامی زنده و پویا به جسمی تهی از روح و مطیع بدل می‌گردید که افسار آن به دست یک هدایت‌کننده بود. و چنین است که تجربه تلخی از پدیده تنوع سلیقه‌ها و دیدگاه‌های سیاسی و وجود کانون‌ها و محافل متنوع سیاسی در روانشناسی ملی ما شکل گرفت. این تلقی حاج مخبرالسلطنه هدایت از "آزادی مطبوعات" ناظر به این تجربه است آنگاه که می‌نویسد: «می‌گویند روزنامه رکن چهارم مشروطیت است؛ آنچه دیدیم رکن اول

انتشار اغراض است.^۲

۳- اگر در نگرشی مردم‌شناختی، جامعه را کلیتی واحد و فراتر از آحاد بینگاریم که به سان اندامی زنده در درون خود از تقسیم کار و تنوع ساخت‌ها و کارکردها و نقش‌های اجتماعی برخوردار است، طبعاً هم همیاری و هم تعارض این اجزای درونی را معقول خواهیم انگاشت و درخواهیم یافت که تنها از طریق این سازوکار است که این اندام می‌تواند به حرکت درآید و تداوم حیات و پویایی خود را تأمین کند. در اینجا است که نقش "تضاد" در تحرک اجتماعی روشن می‌شود. برخلاف مارکسیست‌ها، که حذف تضاد طبقاتی و هموارطلبی اجتماعی^۳ را عامل سامان‌یابی جامعه می‌انگارند، ساخت‌گرایانی چون کلود لوی‌اشتروس، مردم‌شناس فرانسوی، تضاد را عامل تعادل‌بخش یک ساختار می‌دانند و اصولاً تداوم ساخت را بدون تنوع، تفاوت و تعارض متفاوت‌ها ناممکن می‌شمرند؛ لیکن تعارضی که در نهایت تحرک، بقا و تداوم را ممکن سازد و به تعادل سیستم انجامد نه به تخریب آن. چنین است که در یک اندام زنده و پویا از میان بردن تنوع و تعارض ساخت‌ها و نقش‌ها ناممکن است؛ زیرا در هر زمان این تمایز به گونه‌ای سربرمی‌کشد تا آن سیستم را سامان دهد. لوی‌اشتروس می‌نویسد:

اگر آنطور که مردم‌شناسان می‌گویند یک تنوع و اختلاف معقول وجود دارد که شرط ثابت و دائمی رشد بشری است، در این صورت باید مطمئن شویم که تفاوت‌های موجود میان جامعه‌ها و گروه‌های داخل جامعه‌ها هرگز از میان نمی‌رود مگر آن که به صورت‌های دیگر دوباره بجوشد و به وجود آید. بی‌تردید وظیفه دائمی دانش مردم‌شناسی در اینجا [شناخت و تبیین این سازوکارها] نهفته است.^۴

لوی‌اشتروس رؤیای کسانی که فرارسیدن "تمدن واحد جهانی" را، دنیایی واحد و همگون و فارغ از تنوع فرهنگ‌ها، نوید می‌دهند (و می‌دانیم که با انقلاب تکنولوژیک معاصر در عرصه ارتباطات این نظر در سال‌های اخیر هواداران فراوان یافته است) مردود می‌شمرد. او می‌نویسد:

دوره‌های بزرگ خلاقیت در تاریخ دوره‌هایی بوده‌اند که در آن ارتباطات به

۲. مهدیقلی هدایت، *خاطرات و خطرات*، تهران: زوار، چاپ چهارم، ۱۳۶۳، ص ۳۵۲.

3. Egalitarianism

۴. کلود لوی‌اشتروس، "بحران در مردم‌شناسی امروز"، [نوامبر ۱۹۶۱]، *پیام یونسکو*، فروردین ۱۳۶۶.

آن اندازه بوده که طرف‌های این ارتباطات به‌رغم داشتن فاصله امکان برانگیختن یکدیگر را داشته‌اند.^۵

این شیوه نگرش به هستی و جامعه انسانی را در تمامی فرهنگ‌هایی که میراثی غنی و هزاران ساله از تجربه نسل‌ها در پشت خود دارند می‌توان یافت. در فرهنگ اسلامی یکی از پربرترین میراث‌های بشری در این زمینه - چه در عرصه ادبیات و به صورت مواعظ و پندها و تمثیل‌ها، چه در اندیشه فلسفی و چه در اندیشه سیاسی - تبلور یافته است.

جهان چون چشم و خط و خال و ابروست
که هر چیزش به جای خویش نیکو است

صدرالمتالهین در اسفار می‌نویسد: «لولا التضاد ماصح دوام الفیض عن مبداء الجواد» (اگر تضاد نبود ادامه فیض از خدای بخشنده صورت نمی‌گرفت). آیت‌الله مرتضی مطهری در *عدل الهی* این اندیشه بنیادین فلسفی را چنین بیان داشته است:

اساساً اگر اختلاف و تفاوت وجود نداشته باشد از کثرت و تنوع خبری نخواهد بود و موجودات گوناگون وجود نخواهد داشت، دیگر مجموعه و نظام مفهومی ندارد... اگر بنا بود در جهان تفاوت و اختلاف نباشد، لازم بود از یک ماده ساده و بسیطی همچون کربن مثلاً سراسر هستی تشکیل شده باشد. شکوه و زیبایی جهان در تنوع پهناور و اختلاف‌های رنگارنگ آن است. قرآن کریم وجود اختلاف‌ها را از آیات و نشانه‌های قدرت حکیم و حاکم لایزال می‌شمرد... فرمول اصلی آفرینش جهان فرمول تضاد است و دنیا جز مجموعه‌ای از تضاد نیست... تغییرپذیری ماده جهان و پدیدآمدن تکامل ناشی از تضاد است. اگر تضاد نمی‌بود هرگز تنوع و تکامل رخ نمی‌داد و عالم هر لحظه نقشی تازه بازی نمی‌کرد و نقوشی جدید بر صفحه گیتی آشکار نمی‌شد.^۶

حدیث نبوی «اختلاف امتی رحمه» را شاید بتوان تبیین سیاسی این اصل فلسفی دانست.

۴- انکار این میراث کار کسانی است که می‌کوشند با نادیده انگاشتن سازوکار نهادهای پیچیده «جامعه شرقی» در طول تاریخ و ترسیم آن به صورت جامعه‌ای دو قطبی و فاقد نقش‌های سیاسی کثیر و متنوع، چنان جامعه‌ای که گویا در یکسو

۵. کلود لوی اشتروس، «نژاد، تاریخ و فرهنگ»، پیام یونسکو، اردیبهشت ۱۳۷۵.

۶. مرتضی مطهری، *عدل الهی*، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱، صص ۱۴۵-۱۷۰.

حکومت‌گران و در سوی دیگر توده انبوه و بی‌شکل حکومت‌شوندگان قرار دارد، برخی تئوری‌های متداول را به اثبات رسانند. این‌گونه تئوری‌ها، متأسفانه، طی چند دهه اخیر بر اندیشه سیاسی ما تأثیر عمیق بر جای گذاشته و تصویری مقلوب و نامنطبق با واقعیت‌های تاریخی و فرهنگی را شکل داده که دارای پیامدهای روانی و عملی مخربی است.

اگر این زاویه نگرش فلسفی را به عرصه جامعه‌شناسی سیاسی تسری دهیم درمی‌یابیم که تنوع و حتی تعارض نقش‌ها و کارکردها و ساخت‌ها و نهادهای اجتماعی عاملی است معتدل‌کننده و نظام‌بخش به سیستم؛ تعدیل‌کننده افراط‌ها و تفریط‌ها که در نهایت اندامی متعادل و موزون را شکل و سامان می‌بخشد. در این نگرش، تعارض‌های سیاسی، یا آن‌چه که در نگاه متعارف "جنگ قدرت" تلقی می‌شود، عاملی مهم برای ایجاد تعادل در جامعه انسانی ارزیابی می‌گردد؛ عاملی که بدون وجود آن اعتدال، و در پی آن انگیزش و پویایی، از جامعه رخت خواهد بست. تعمق در جوامعی که در فرآیند طبیعی رشد خود به تعادل نسبی در ساخت‌ها و نقش‌های سیاسی رسیده‌اند کارکرد تفاوت و تنوع و تعارض کانون‌های سیاسی را، بمتابسه مهم‌ترین عامل تحرک و پویایی جامعه، به روشنی نشان می‌دهد.

۵- در تمامی نظام‌های سیاسی، چه به شکلی طبیعی و خودانگیخته و چه به شکلی طراحی شده و طبق نقشه، نهادها و مکانیسم‌هایی وجود دارد که وحدت، دوام و بقا و رشد جامعه را، به عنوان یک سیستم، تأمین و تضمین می‌کند. بنیادی‌ترین کارکرد این‌گونه نهادها از سویی تأمین بقا و تداوم سیستم است و از سوی دیگر نظارت بر تعارض کانون‌های سیاسی. این‌گونه نهادها از کارکردهای فراجناحی برخوردارند و بنابراین نمی‌کوشند از طریق حذف تفاوت و تعارض نقش‌ها راه یکسان‌سازی سیاسی را هموار کنند و بدینسان اصلی‌ترین مکانیسم اعتدال اجتماعی را از میان بردارند و در نتیجه جامعه‌ای زنده و پویا را به جسمی بی‌روح و فاقد انگیزش و تحرک بدل نمایند.

۶- تعارض جناح‌های سیاسی ایران هم‌اکنون به مرحله‌ای حاد و بحرانی رسیده است و احتمالاً در آن مقطع و بزنگاه تاریخی جای گرفته‌ایم که سرنوشت دهه‌ها و شاید سده‌های پسین سرزمین ما را رقم می‌زند. این تعارض می‌تواند به دو گونه حل شود: حذف کامل یک جناح از صحنه سیاست و استقرار نظمی یکسان‌گرا و به تعبیری "تک‌صدایی". ممکن است این خواست کسانی در هر دو جناح عمده سیاسی کنونی کشور باشد و ممکن است به‌نظر رسد تحقق چنین نظمی برای مدتی کوتاه "حکومتگری آسان" را ممکن خواهد ساخت. لیکن قطعاً این امر نه در درازمدت میسر است و نه به رشد و اعتلای جامعه ما خواهد انجامید. گفتیم که اصولاً از میان بردن

تعارض‌های سیاسی برجوشیده از تکثر طبیعی جامعه ممکن نیست و همسان‌طلبی سیاسی اگر به نظم سیاسی بدل شود دوامی نخواهد داشت و دیر یا زود تنوع و تعارض نقش‌ها به شکل‌های نوین برخواهد جوشید. بنابراین، همگان باید بپذیرند که راهی وجود ندارد جز یافتن و تمکین به سازوکارها و موازین قانونی که این تنوع و تعارض را سامان‌مند کند و مکانیسم‌های انتقال قدرت سیاسی از این جناح به جناح دیگر و سلب قدرت سیاسی از جناح حاکم را، در زمانی که حمایت اکثریت مردم را در پشت خود ندارد، نهادینه کند.

۷- دسیسه برای تصرف قدرت سیاسی و تمسک به روش‌های غیر قانونی و غیر اخلاقی از سوی یک جناح علیه جناح سیاسی دیگر، هر چند پسندیده نیست لیکن نه تنها در دنیای معاصر بلکه در تمامی اعصار و در تمامی جوامع بشری رواج داشته است. البته از میان بردن این روش‌های غیر اخلاقی در سیاست همواره آرمان مصلحان اجتماعی بوده است و این تلاش بیهوده و بی‌تأثیر نیز نبوده است. معهذاً، نباید در این زمینه مطلق‌گرا و آرمان‌گرا بود و تصور کرد در آن جوامع امروزی که تکثر و تعارض سیاسی سامان‌مند و نهادینه شده، از این گونه پدیده‌های ناپسند و مذموم خبری نیست. به‌عنوان نمونه، به جامعه بریتانیا توجه کنیم که از سده هیجدهم به‌عنوان الگوی "دمکراسی جدید فراروی سایر کشورهای اروپایی بود و نظم سیاسی آن مورد ستایش اندیشه‌پردازانی چون منتسکیو^۷ و نمونه آن در تکوین الگوهای جدید مدیریت سیاسی در سراسر جهان به‌شدت تأثیر داشت.

اولاً، در ساختار سیاسی جدید بریتانیا، که بر محور تکثر سیاسی و نقش متعارض دو جناح (ویگ و توری) شکل گرفته، نهاد خاصی برای بقاء و تداوم سیستم موجود است. برای اثبات مدعای خود به این اصل حقوقی سر ویلیام بلاکستون استناد می‌کنم که >هیچ دادخواست و اعلام جرمی علیه پادشاه نمی‌تواند انجام گیرد حتی در امور مدنی؛ زیرا هیچ دادگاهی نمی‌تواند بر او سیطره قضایی داشته باشد... هیچ قوه قضایی در روی زمین قدرت آن را ندارد که پادشاه را به جنایت متهم کند تا چه رسد به این‌که او را تنبیه کند.^۸ بلاکستون می‌افزاید: >در پادشاه، مانند یک کانون، تمامی شعاع‌های نورانی مردمش تبلور می‌یابد و این وحدت، قوام و شکوه و اقتداری را می‌سازد که شاهان

۷. بنگرید به: منتسکیو، روح‌القوانین، ترجمه علی اکبر مهتدی، تهران: امیرکبیر، چاپ هشتم، ۱۳۶۲، صص ۲۹۶-۲۹۷، ۵۰۷-۵۱۷، ۵۲۴.

8. Nicholas Henshall, *The Myth of Absolutism: Change & Continuity in Early Modern European Monarchy*, London: Longman, 1992, p. 143.

قدرتمند بیگانه از آن به هراس می‌افتند و به آن احترام می‌گذارند.^۹ توجه کنیم که بلاکستون شخصیت حقوقی بلندپایه دنیای معاصر غرب است و کتاب چهار جلدی او، *حواشی بر حقوق انگلستان*،^{۱۰} تا به امروز از مهم‌ترین منابع حقوق مدنی در انگلستان و ایالات متحده آمریکا به‌شمار می‌رود.^{۱۱} و توجه کنیم که بلاکستون این نظریات را ۷۷ سال پس از حادثه موسوم به «انقلاب شکوهمند» انگلیس (۱۶۸۸) و ۶۰ سال پس از مرگ جان لاک (۱۷۰۴) بیان داشته است. منظور تأیید نظر بلاکستون نیست، هدف این است که نشان دهم در ساختار نوین سیاسی دنیای غرب اگر تکثر و تعارض کانون‌های سیاسی نهادینه شده، اصل بقاء و تداوم سیستم نیز به اشکال مختلف نهادینه شده است تا بدان حد که در اندیشه حقوقی بلاکستون پادشاه به‌عنوان موجودی فراتر از سایر انسان‌ها انگاشته می‌شود و بدینسان اصل کهن و منسوخ «حق الهی سلطنت» بازتاب می‌یابد.

ثانیاً، از زمانی که از دهه ۱۶۷۰ میلادی بر سر مسئله ولیعهدی جیمز دوم کاتولیک کانون‌های سیاسی بریتانیا به دو جناح ویگ (مخالف جیمز) و توری (موافق جیمز) تقسیم شدند، تا به امروز که این تقسیم‌بندی در بنیان ساختار کنونی بریتانیا جای دارد، دسیسه‌های این جناح علیه جناح دیگر کم نبوده است. سرآغاز این دسیسه‌ها، ماجرای موسوم به «توطئه پاپ»^{۱۲} (۱۶۷۸) است که نمونه‌ای تمام عیار و آموزنده از توطئه‌های بغرنج سیاسی و نقش مؤثر آن در تحولات تاریخی را به نمایش می‌گذارد. ماجرای فوق با اقدامات یک کشیش اخراجی و بدنام انگلیکان به‌نام تیتوس اوتس آغاز شد که به درون محافل کاتولیک نفوذ کرد و سپس مدعی شد که پاپ و کلیسای رم با حمایت فرانسه و سایر قدرت‌های کاتولیک اروپا در حال اجرای نقشه‌ای است که پادشاه وقت انگلیس (چارلز دوم) را به قتل برساند و برادرش جیمز (ولیعهد کاتولیک) را به قدرت رساند. دعاوی اوتس، که از حمایت گروهی متنفذ از رجال سیاسی بریتانیا برخوردار شد، و قتل مشکوک قاضی مسئول رسیدگی به پرونده فوق (سرادموند گادفری)، موجی از خشم در میان توده‌های مردم لندن برانگیخت و در کوران این آشوب ۳۵ نفر بی‌گناه به اتهام مشارکت در «توطئه» فوق اعدام شدند. تنها پس از فروکش این هیستری ضد کاتولیکی بود که دعاوی اوتس مورد تردید قرار گرفت و سرانجام خود او

9. *ibid*, p. 132.

10. *Commentaries on the Laws of England*, 4 vol. (1765-69)

11. *Americana*, 1985, vol. 4, p. 46.

12. Popish Plot

رسماً به جعلی بودن ادعایش اعتراف کرد. معهداً، تاکنون، به‌نوشته *دائرة المعارف بریتانیکا* (۱۹۹۸) «راز قتل گادفری آشکار نشده است»^{۱۳} در دهه‌های پسین سده بیستم نیز از این‌گونه حوادث دسیسه‌آمیز کم نمی‌توان یافت. اشاره به یکی از معروف‌ترین این دسیسه‌ها شاید مفید باشد و آن اقدامات غیرقانونی و غیراخلاقی پنهانی است که از سوی حزب محافظه‌کار بریتانیا علیه هارولد ویلسون، نخست‌وزیر بریتانیا از حزب کارگر (۱۹۶۴-۱۹۷۰)، انجام گرفت. خاطرات جنجالی پیتر رایت، کارمند بازنشسته سرویس امنیتی بریتانیا (ام. آی. ۵)، فاش ساخت که سرویس‌های اطلاعاتی و امنیتی این کشور به جدّ در حال پرونده‌سازی بودند تا ویلسون را به رابطه با کا. گ. ب. (سازمان اطلاعاتی شوروی پیشین) متهم کنند. فضای درونی این نهادها چنان بود که برخی کارمندان امنیتی می‌گفتند: «ویلسون یک تهدید لعنتی برای کشور است و حالا دیگر وقتی است که باید همه مردم حقیقت را بدانند» در مقابل، نخست‌وزیر منتخب و قانونی انگلیس این اقدامات را «کوشش ساده‌لوحانه ام. آی. ۵ برای خراب کردن خودش و حزب کارگر تفسیر می‌کرد»^{۱۴}

منظور از ذکر این دو ماجرا، که یکی به حوالی نیمه سده هفدهم و سرآغاز تکوین احزاب سیاسی در غرب جدید تعلق دارد و دیگری به اواخر سده بیستم، قرینه‌سازی نیست. نیت این است که نشان دهم نباید حتی در مورد سامان‌مندترین و نهادینه‌ترین ساختارهای حزبی موجود در دنیای امروز نیز نگاه آرمانی داشت. این نوع نگرش غیرواقع‌بینانه، که در مطبوعات سال‌های اخیر نمونه‌های فراوان از آن می‌توان یافت، تداوم همان سیره مدینه فاضله‌سازی است که متأسفانه بخشی از روشنفکری ایرانی از نیمه دوّم دوره ناصری تا به امروز به آن معتاد بوده است. آیا سرانجام زمان آن نرسیده که تفکر سیاسی ما به چنان مرحله‌ای از پختگی و بلوغ برسد که واقع‌گرایی و اعتدال دو شاخص اصلی آن است؟ آیا درس‌های سخت و تلخ گذشته، که همواره امکان نهادینه شدن تکثر و تنوع سیاسی را به فرجامی شوم کشانیده، به اندازه کافی آموزنده نبوده است؟

۸- قتل‌های اخیر دارای خاستگاه و منشاء فکری و اجتماعی معین و شناخته‌شده‌ای است و تجلی عملی نگاه خاصی به تعارض‌های سیاسی موجود است. منشاء معرفتی این حادثه شوم و تأثرانگیز را باید در همان نگاه همسان‌طلبانه جست که به تکثر و تعارض کانون‌های سیاسی نه به‌عنوان «رحمت» بلکه به‌عنوان «زحمت» می‌نگرد. این نگاه خشک

13. *Britannica CD 1998*.

۱۴. پیتر رایت، *شناسایی و شکار جاسوس*، ترجمه محسن اشرفی، تهران: اطلاعات، چاپ دوم، ۱۳۶۷، صص ۵۶۳، ۵۶۹.

و جزم‌گرایانه در چند سال اخیر بازتاب عملی گسترده داشته و از طریق برخی اهرم‌های اطلاعاتی و امنیتی و ارائه اخبار گزینشی و تحلیل‌های سطحی و یکسویه به تحریک احساسات و حساسیت‌های دینی و انقلابی پرداخته و کوشیده که هر پدیده ساده و گاه طبیعی ولی نامتعارف و مغایر با مشرب و سلیقه سیاسی خود را معضلی چنان بزرگ جلوه دهد که گویا "کیان نظام" را متزلزل می‌کند. براساس این شیوه نگرش و عملکردها، مقابله امنیتی با این‌گونه پدیده‌های فکری و فرهنگی را وظیفه خویش شمرده، برای توجیه اقدامات خود از کاه کوهی ساخته و همواره راه‌حلهایی به‌شدت سخیف را در پیش گرفته است. جنجالی بزرگ که بر سر نظرات یکی از متفکران مسلمان برانگیخته شد و دگراندیشی فکری و نظری را به پدیده‌ای امنیتی بدل نمود و کار را به اقدامات تضيیعی و ایدایی علیه این عضو پیشین شورای عالی انقلاب فرهنگی کشانید، عملکرد برخی روزنامه‌نگاران و نویسندگان که این نحله فکری آن را به هیاهویی عجیب تبدیل کرد، و ماجرای "کانون نویسندگان"، که داستان مضحک و بسیار تأثرانگیز آن (از بسیاری جوانب) این روزها یکی از مجلات کشور را به پرفروش‌ترین نشریات روز بدل کرده،^{۱۵} از این دست است. و چقدر مغایر است این‌گونه شیوه نگاه به فرهنگ، با مشرب مقام معظم رهبری آنگاه که از سووشون خانم دانشور با علاقه سخن می‌گویند، و یکتور هوگو را <عارف> می‌خوانند، یا به صراحت می‌فرمایند:

من یک عنصر فرهنگی هستم و مطلقاً از طرح فکر مخالف احساس وحشت نمی‌کنم و از این‌که یک فکر صد در صد غلط در جامعه مطرح شود به‌هیچوجه احساس اضطراب و نگرانی نمی‌کنم. اما بیکار بودن و کم‌کاری دستگاه مسئول امور فرهنگی کشور در مقابل طرح نظریات غلط و ناحق، خطرناک است و این امر موجب نگرانی است.^{۱۶}

و البته در آشفته‌بازاری که این طرز تفکر ایجاد کرد، آنچه قبل و بیش از همه قربانی شد همین تولید فرهنگی است که همواره مطمح نظر ایشان بوده است.

۹- بسیار نامعقول و غیرواقع‌گرایانه است که قتل‌های اخیر به یکی از دو جناح عمده سیاسی کشور نسبت داده شود. طبیعی است که در هر جامعه و در هر جناح سیاسی گروه‌ها و عناصر افراطی حضور داشته باشند. لیکن هیچگاه عمل یک گرایش تندروانه یا یک محفل افراطی و بسته را نباید به کل یک جناح سیاسی متنفذ و دارای پایگاه اجتماعی پرشمار نسبت داد هر چند آن جناح از عمل فوق‌خشنود شود یا از آن سود

۱۵. بنگرید به: پیام/امروز، شماره بیست و هفتم، دیماه ۱۳۷۷، صص ۹-۱۶.

۱۶. سلام، چهارشنبه ۱۶ دی ۱۳۷۷ ص ۲.

برد. مضافاً، آن نگرشی که به‌عنوان مسبب قتل‌ها و اقدامات تندروانه و خشونت‌طلبانه اخیر شناخته می‌شود هیچ سنخیت اصولی با تفکر و عملکرد رهبران و اکثریت هواداران جناح‌های سیاسی موجود ندارد. چنان‌که گفتیم، آب‌سخور و خاستگاه فکری این جریان به تفکر خشک و جزم‌اندیشانه‌ای باز می‌گردد که نه «راست» است نه «چپ»؛ یعنی نه به جریان رسمی جناح کنونی موسوم به راست قابل انتساب است نه به جریان رسمی جناح موسوم به چپ. این بینش خاص و معینی است که دیدگاه‌های سیاسی و فکری و عملکرد فرقه‌گونه و دسیسه‌گرانه آن کاملاً روشن و قابل تحلیل است. نگارنده احتمال می‌دهد که اگر به جای آقای خاتمی، آقای ناطق نوری نیز در مسند ریاست‌جمهوری قرار می‌گرفت، این فرقه عملکرد بحران‌ساز و تنش‌آفرین خود را، در شکل‌های دیگر، تحقق می‌بخشید. اگر جامعه ما به آن سطح از پختگی و بلوغ سیاسی رسیده که می‌تواند تنوع و تکثر و تعارض معقول و اعتدال‌بخش کانون‌ها و مشرب‌های سیاسی را در چارچوبی که قانون اساسی معین کرده تحمل کند، چاره‌ای جز طرد کامل این تفکر جزم‌گرا، سطحی، خشک‌اندیش و بحران‌ساز و حاملان آن از تمامی اهرم‌های مدیریت سیاسی و امنیتی و تبلیغاتی در پیش ندارد. این وظیفه‌ای است که تمامی جناح‌های سیاسی کشور برای تداوم ثبات و امنیت ملی و تأمین فضایی آرام برای اندیشه و کار به آن نیاز دارند.

۱۰- تحلیل فوق منافی با نظر کسانی نیست که قتل‌های اخیر را به دسیسه خارجی منتسب می‌کنند. در چند سال اخیر وقایع مشکوکی در خارج از ایران، و مرتبط با ایران، رخ داده که به‌هیچوجه با منافع و مصالح ملی و با سیاست‌های رسمی نظام جمهوری اسلامی ایران انطباق و همخوانی نداشته است. لغو سفر میتران به ایران، مسدود شدن راه نزدیکی برخی کانون‌های مالی و اقتصادی آلمان با ایران، که اعتراض و مقابله شدید محافل و کانون‌های ضد ایرانی اروپا و آمریکا را برانگیخته بود، و احیاء و رواج دوباره مشی جنگ مسلحانه در کردستان علیه جمهوری اسلامی ایران، که زمانی به بن‌بست کامل رسیده بود، از جمله پیامدهای این اقدامات است. از همان زمان در برخی محافل فکری این فرضیه به جد مطرح بود که در پشت این حوادث باید نوعی حمایت و خط‌دهی مستقیم یا غیرمستقیم کانون‌های خارجی ذینفع را جستجو کرد. این البته الزاماً به معنای نفوذ مستقیم نیست و می‌تواند نوعی جهت‌دهی و زمینه‌سازی از طریق تأمین امکانات و تسهیلات و القاء یک طرح از طریق ارائه اطلاعات نادرست باشد. متأسفانه این تحلیل در زمان خود بازتاب نیافت. اگر قتل‌های اخیر تداوم همان حوادث باشد، بررسی آن از این زاویه نیز حائز اهمیت جدی است.

تهران، دوشنبه ۲۸ دی‌ماه ۱۳۷۷